**اصول، جلسه 72: 28/11/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد جریان استصحاب در شبهات حکمیه صحبت می‌کردیم. به نظر می‌رسید که به تناسب کلام مرحوم آقای خویی در این‌که استصحاب بقای مجعول با استصحاب عدم جعل زائد معارضه می‌کند یک مقداری در مورد حقیقت جعل بیشتر صحبت کنیم و یک مقداری بعضی از بحث‌هایی که در اینجا در کلمات بعضی از بزرگان مطرح شده را بتوانیم بهتر بررسی کنیم و در موردش بحث کنیم. ببینید این جعلی که ما اینجا مورد بحث قرار می‌دهیم یک موقعی ممکن است ما بگوییم مراد از جعل یک فعلی از افعال مولا هست که از مولا سر می‌زند به نام جعل، در یک زمانی تحقق پیدا کرده. و تمام شده. قار الذات نیست، فعلی از افعال مولا است که در یک سال مشخص، زمان مشخص انجام شده. خب اینجا مراد از جعل ظاهراً این معنا نیست. این جعل نسخ بهش تعلق نمی‌گیرد، که بگوییم این جعل شارع نسخ شده، نسخ در جایی هست که یک نوع شیءای برپا داشته باشد، نسخ می‌آید ادامة استمرارش را از بین می‌برد. جلوی ادامة استمرارش را می‌گیرد. خب پس چه چیزی هست که اینجا نسخ به او تعلق می‌گیرد؟ یک موقعی ما ممکن است بگوییم که نتیجة آن فعل مولا که از مولا صادر می‌شود، مثلاً شارع مقدس می‌فرماید که یجب علی المستطیع الحج، تحقق یک قضیة شرطیه است. این قضیه به نحو قضیة شرطیه اذا استطاع المکلف وجب علیه الحج، نتیجة آن فعل مولا و اعتبار مولا این هست که این قضیة تعلیقیه شرطیه صدق کند در عالم اعتبار که اذا استطاع المکلف وجب علیه الحج. این قضیة تعلیقیه با نسخ از بین می‌رود. شرط بقاء این قضیة تعلیقیه این هست که نسخی صورت نگرفته باشد. خب حالا اینجا آن وقت باید ببینیم که رابطة این قضیة تعلیقیه با آن قضیة فعلیه‌ای که هنگام تحقق خارجی استطاعت تحقق پیدا می‌کند چی است؟ در این بحث باید بررسی بشود. یک موقعی ما اینجوری تحلیل می‌کنیم. ولی این‌که فکر می‌کنم مرحوم آقای روحانی می‌خواهد بگوید جعل به این معنا، این را تعبیر می‌کند مجعول تعلیقی. می‌گوید ما کأنّ یک مجعول فعلی داریم یک مجعول تعلیقی داریم، در این بحث در منتقی الاصول در ضمن یکی از بحث‌ها می‌گوید که اگر مراد از جعل مجعول تعلیقی باشد، ما بعداً در مورد این مجعول تعلیقی و استصحاب در مجعول تعلیقی بحث می‌کنیم و فکر می‌کنم مرادشان از مجعول تعلیقی همین مفاد قضیة شرطیه‌ای هست که به وسیلة اعتبار شارع در عالم اعتبار تحقق پیدا می‌کند. ولی من فکر می‌کنم که به این شکل شاید نباید به مسأله نگاه کرد. حالا من یک مشابهی را در بعضی از امور عقلایی عرض کنم تا جعل تا حدودی روشن بشود جعل به چه شکل هست. ببینید ما یک معامله‌ای که انجام می‌شود زید یک متاعی را به یک میلیون تومان می‌فروشد به عمرو. اینجا این معامله سبب نقل و انتقال این متاع از بایع به مشتری می‌شود و انتقال یک میلیون تومان از مشتری به بایع. خب یکی از اسباب فسخ معامله حاصل می‌شود و می‌آید این معامله را فسخ می‌کند. فسخ معامله چه می‌شود؟ اوّلاً فسخ اینجور نیست که کأنّ معامله از اوّل اصلاً تحقق نداشته باشد. یا کاشف که نمی‌تواند باشد. کاشف هم که اصلاً معامله از اوّل تحقق نداشته. نه خب معامله تحقق داشته، ولی این‌که معامله را فسخ می‌کند یعنی از حین فسخ کأنّ دیگر معامله ادامه ندارد. معامله سبب نقل و انتقال است. معامله خودش در یک زمان واقع می‌شود، ولی در عالم اعتبار، عقلا برای او یک بقایی تصویر می‌کنند. این بقا و استمرار حکمی معامله تا وقتی که فسخی از طرف کسی که حق فسخ دارد یا تمایل طرفین صورت نگرفته باشد این معامله سر جای خودش باقی هست. یعنی همان، این معامله‌ای که می‌خواهیم بگوییم فسخ می‌شود، نه این‌که آن فعلی که در یک زمان مشخص انجام شده او متعلق فسخ باشد. فسخ وجود بقایی آن سبب هست. سبب در عالم اعتبار یک وجود بقایی دارد، و آن از بین می‌رود. معامله هم ببینید، گاهی اوقات من فرض کنید زید یک میلیون تومان این را به عمرو می‌فروشد. بعد می‌آید می‌گوید معامله فسخ. معامله فسخ این یک شکل است. یک شکل دیگر این است که نمی‌آید معامله را فسخ کند. می‌آید این است که به یک میلیون تومان به عمرو فروخته، بعد از چند روز همان را یک میلیون تومان از عمرو می‌خرد. این یک معاملة جدید هست که در طرف معکوس معاملة قبلی. این غیر از فسخ است. فسخ این هست که آن معامله بقاءً استمرار نداشته باشد. این‌که ما در واقع در عالم اعتبار برای معامله که سبب یک تحقق یک امری هست یک خلاصه بقا و استمراری در عالم اعتبار عقلا فرض می‌کنند. و این بقاء و اعتبار، این بقاء و استمرار می‌تواند فسخ بشود. در یک نظام قانونگذاری هم، قانونگذار قانون را که اعتبار می‌کند، این اعتبارش تحقق دارد، نفس آن اعتبار تحقق دارد، نه نتیجة اعتبار که صدق آن قضیة تعلیقیه یا تحقق جزا عند تحقق الشرط است، آن را کار نداریم. خود آن قانون، خود فعل مولا که اعتبار کردن هست، خود این اعتبار که نتیجه‌اش آن صدق قضیة شرطیه، حالا این مثالی که در مورد معامله زدیم اصلاً قضیة شرطیه نبود، قضیة فعلیه بود. در مورد قضایای فعلیه که هیچگونه شرطی هم درش وجود ندارد، یک استمرار حکمی برای معامله در عالم اعتبار وجود دارد، فرض می‌شود. و این استمرار حکمی به وسیلة فسخ معامله از بین می‌رود. به نظر می‌رسد که نسخ هم به همین شکل هست. قانون ولو شارع مقدس قانونگذار یک قانون را وضع می‌کند. این قانون که وضع می‌کند، یک فعلی از افعال هست، ولی این فعل استمرار دارد. و این استمرار فعل به وسیلة نسخ از بین می‌رود. بنابراین به نظر می‌رسد که آن که اینجا مرحوم آقای خویی معارض قرار داده با استصحاب بقای مجعول، عدمش را معارض قرار داده جعل به معنای مجعول تعلیقی نیست. بلکه همان جعل به معنای سبب هست. نفس آن قانون هست، ولی سبب یک بقایی در عالم اعتبار دارد. و خب حالا این امری که بقا در عالم اعتبار دارد نسخ به او تعلق می‌گیرد. پس بنابراین حالا بیاییم این نکته را که توضیح دادم، وارد بحثی می‌شوم که مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول اینجا مطرح کردند، یک سری اشکالاتی را به فرمایش مرحوم آقای خویی مطرح کردند که من چکیدة فرمایشات مرحوم آقای روحانی را اینجا عرض می‌کنم. آقای روحانی بعد از توضیح مراد مرحوم نراقی و مرحوم آقای خویی در تحقیق استصحاب بقای مجعول و استصحاب عدم جعل می‌فرمایند که تحقیق این هست که این فرمایش مبتنی بر سه تا امر است. امر اوّل این هست که استصحاب عدم جعل اثر عملی مستقیم داشته باشد و الا یا لغو است یا مثبت است. مقدمة دوم این‌که استصحاب عدم جعل می‌تواند مورد تعبد شرعی باشد، چون استصحاب نمی‌تواند درش جاری بشود، چون نه مجعول شرعی است نه موضوع شرعی برای اثر شرعی هست. ثانی.

مطلب سوم این‌که جعل با اختلاف مجعول سعةً و ضیقاً، سعه و ضیق پیدا می‌کند. اگر مجعول سعه پیدا کند، جعل هم سعه پیدا می‌کند. اگر مجعول سعه و ضیق پیدا کند، جعل هم ضیق پیدا می‌کند. و الا اگر ما بگوییم جعل به نحو واحد هست، چه مجعول متسع باشد چه ضیق باشد استصحاب جاری نمی‌شود. به دلیل این‌که بعداً توضیحش را خواهم داد. ایشان می‌فرماید که همة این ۳ تا مسأله محل بحث و کلام هست. جهت اوّل این‌که استصحاب عدم جعل درش جاری نمی‌شود اشکال مرحوم نایینی را مطرح می‌فرمایند که اثر عملی بر حکم مجعول فعلی به فعلیت موضوع بار می‌شود و جعل اثر ندارد. اگر شما استصحاب عدم جعل را می‌خواهید جاری کنید برای این‌که اثر خود عدم جعل را بار کنید، اثر جعل را نفی کنید، جعل اثر ندارد تا نفی بشود. اگر می‌خواهید با استصحاب عدم جعل نفی مجعول را نتیجه بگیرید این مثبت است. این همان بحثی بود که یا لغو است یا مثبت است. مرحوم محقق عراقی می‌فرماید که این بیان را با دو وجه رد کرده که من بیشتر می‌خواهم روی وجه اوّلش تکیه کنم. و در مورد وجه اوّلش بحث کنم. البته مرحوم آقای خویی به وجه دوم بیشتر تکیه می‌کند ولی من بیشتر می‌خواهم به وجه اوّل تکیه کنم و بحث کنم. وجه اوّل این هست که اثر عقلی، این‌که ما می‌گوییم اصل مثبت نیست و احکام عقلی که بار نمی‌شود در جایی هست که اثر، اثر وجود واقعی مستصحب باشد. ولی اگر اثر از آثار ثبوت مستصحب اعم از ثبوت ظاهری یا ثبوت واقعی‌اش باشد اینجا بار می‌شود. اینجا هم ثبوت حکم چه ظاهری باشد، چه واقعی باشد مثلاً در مورد وجوب اطاعت عقلی. وجوب اطاعت عقلی موضوعش ثبوت حکم است. چه ثبوت حکم ظاهری باشد، چه ثبوت حکم واقعی باشد. این اثر بار می‌شود. ایشان ما نحن فیه را می‌فرمایند از همین قبیل هست. جعل ظاهری، مجعول ظاهری را به دنبال می‌آورد. نفی جعل ظاهراً هم، نفی مجعول را به دنبال می‌آورد، بنابراین استصحاب عدم جعل اصل مثبت نیست، بلکه اثر عملی برش بار می‌شود و محذوری در اینجا نیست. ایشان می‌فرماید که شاهد بر این مطلب هم این هست که استصحاب عدم نسخ را همه جاری می‌کنند. اگر قرار باشد استصحاب، این بازگشت استصحاب عدم نسخ به استصحاب بقای جعل هست. استصحاب بقای جعل آن اگر قرار باشد که اشکال داشته باشد استصحاب در ناحیة جعل نباید استصحاب بقای جعل جاری بشود. نکته‌اش هم همین هست که استصحاب بقای جعل ظاهراً جعل را که ثابت می‌کند، ثبوت جعل ظاهری ملازمه دارد با ثبوت مجعول ظاهری. بنابراین لازمة جعل اعم از ظاهری و واقعی ثبوت مجعول هست.

وجه دومی که مرحوم آغاضیا دارند جعل و مجعول حقیقتاً یکی هستند و امثال اینها که ما عرض کردیم اینها حقیقتاً یکی نیستند، آن جوری که جلسات قبل در موردشان توضیح می‌دادیم که نه، جعل و مجعول دو، مجعول انتزاع می‌شود از جعل و تفاوت دارد. جعل در یک زمان است، مجعول در زمان دیگر است و اینها با همدیگر تفاوت دارند و اینجور نیست که جعل و مجعول. جعل سبب تحقق مجعول هست، نه جعل و مجعول یکی باشند. حالا اینها خیلی نمی‌خواهم در همان بحث‌ها که قبلا کردم در این مورد کافی است.

آقای روحانی در مورد هر دو وجه مفصل بحث می‌کند. اما در مورد وجه اوّل ایشان می‌فرماید درست است که جعل در مرحلة ظاهر، مجعول ظاهری را به دنبال می‌آورد. ولی نفی جعل، نفعی مجعول ظاهری را، عدم جعل در مرحلة ظاهر تنها آن چیزی که هست عدم مجعول ظاهراً را به دنبال می‌آورد و این فایده ندارد، چون آثاری که بر آن واقع محتمل هست، نسبت به آن آثار واقع محتمل هیچگونه تأمین و تعذیری برای ما ایجاد نمی‌کند، بنابراین چون تبعیرش «إذ العقاب المحتمل عند احتمال الواقع يترتب على نفس الواقع لا على الظاهر، فلا بد من إثبات عدم المجعول واقعا بالتعبد الظاهري بعدم الجعل واقعا.»

این اینجوری بیان می‌فرمایند. که محصّل فرمایش ایشان این هست که جعل ظاهری، مجعول ظاهری را به دنبال می‌آورد. استصحاب وجود با استصحاب عدم فرق دارد. استصحاب وجود، استصحاب بقای جعل جاری است، ولی استصحاب عدم جعل جاری نیست. بنابراین بحث نقض به استصحاب عدم نسخ درست نیست، چون از سنخ استصحاب بقا جعل است. استصحاب وجودی است نه استصحاب عدمی. این این مطلب.

در ضمن بحث‌های آینده، یک نکته‌ای مرحوم آقای روحانی بعداً دارد که من این را بعداً آنجا. به نظر می‌رسد که اگر شارع مقدس در جایی. اوّلاً یک نکته‌ای من اینجا عرض بکنم، اینجا بحث‌هایی که ایشان مطرح کرده در مورد فقط تصویرش در مورد حکم تکلیفی است. در مورد احکام وضعیه شاید بعضی از این چیزها را در احکام وضعیه روشن‌تر ما بتوانیم تصویر کنیم. ولی خب حالا، من در همان احکام تکلیفیه عرض بکنم. وقتی شارع یک قانونی را وضع می‌کند، در مقام ظاهر وقتی می‌خواهد بگوید این قانون وجود ندارد. این قانون وجود ندارد، این معنایش این است که، این‌که بگوییم قانون وجود ندارد ولی اثر این قانون ممکن است وجود داشته باشد این نمی‌شود. آن ترتب مجعول بر جعل ولو ترتب عقلی است، ولی این‌که ما بگوییم که شارع مقدس می‌خواهد بگوید جعل وجود ندارد، این فرض کردیم که شارع مقدس می‌گوید جعل وجود ندارد. ولی اگر جعل وجود ندارد، برای این‌ می‌گوید که بگوید مجعول وجود ندارد دیگر. جعل در واقع آن چیزی که به تعبیر دیگر، آن چیزی که عقلاءً ملازمه در، ایشان این مطلب را قبول کردند که وقتی مجعول ظاهراً موجود نیست آثار مجعول هم آثار عقلی مجعول هم دیگر برش بار نمی‌شود دیگر. آثار مجعول در جایی که شارع ظاهراً می‌گوید مجعول وجود ندارد، من این را خیلی نمی‌فهمم که این یعنی چی که ما از یک طرف می‌گوییم ظاهراً مجعول وجود ندارد، از یک طرف احتمال بدهیم که آن آثار مجعول بار بشود. آن خیلی قابل فهم نیست. حالا یک نکته‌ای اینجا در بحث‌های آینده مرحوم آقای روحانی دارند، آن نکته منهای بحث استصحاب عدم جعل، اصلاً اشکالی مطرح می‌کنند در مورد استصحاب عدمی. می‌خواهند بگویند استصحاب عدمی جاری نمی‌شود ولو استصحاب عدم مجعول. استصحاب عدمی را می‌خواهند بگویند اصلاً جاری نمی‌شود. آنجا یک مقداری یک توضیح بیشتری این مسأله داده می‌شود. فکر می‌کنم اصل شاید جوهر این اشکال به آن اشکالی که آنجا مطرح کردند برگردد و آن مطلب واضح بشود این مطلب اینجا هم بیشتر واضح می‌شود. خلاصة کلام عرض من این هست که وقتی جعل ظاهراً نفی می‌شود، مجعول هم ظاهراً نفی می‌شود و با انتفاء ظاهری مجعول، معنای انتفاء ظاهری مجعول نفی آثاری هست که عقلاً بر مجعول بار می‌شود. آثاری که عقلاً بر مجعول بار می‌شود نمی‌تواند بار بشود و ظاهراً مجعول منتفی باشد. حالا توضیح بیشتر این مطلب را بعداً عرض خواهم کرد. این است که به نظر می‌رسد که استصحاب عدم جعل چون اثبات عدم مجعول می‌کند و مثبت هم نیست، پس اثر عملی دارد، مشکلی در این مورد برایش نیست. آن مقدمة دوم که عدم جعل مرحوم آقای روحانی تعبیر می‌کنند «ان عدم الجعل مما يمكن ان يكون موردا للتعبد الشرعي و إلّا لم يصح ان يجري فيه الاستصحاب، لأنه ليس بمجعول شرعي و ليس بموضوع شرعي لأثر شرعي.»

ایشان در مورد آن امر دوم وارد بحث می‌شوند که آیا به عدم جعل می‌تواند تعبد تعلق بگیرد یا نمی‌تواند تعبد تعلق بگیرد. ایشان می‌فرماید که تعبد به جعل نمی‌تواند تعلق بگیرد، چون تعبد و اعتبار به امور اعتباریه تعلق می‌گیرد. امور اعتباریه‌ای که به وسیلة جعل و اعتبار تحقق پیدا می‌کنند. نه به امور تکوینیة خارجیه. این امور تکوینیة خارجیه جعل به آنها تعلق نمی‌گیرد و من الواضح ان الجعل و الاعتبار. جعل و اعتباری که از مولا صادر می‌شود این فعل تکوینی مولاست و از افعال اختیاریة مولاست که وجود واقعی دارد و از امور اعتباری نیست و چون از امور اعتباری نیست. بله متعلق اعتبار معتبرش از امور اعتباری است. ولی خود اعتبار فعلی از افعال مولاست و جعل به او تعلق نمی‌گیرد. این شکلی بحث را ایشان دنبال کردند.

ما اینجا عرض می‌کنیم که یک موقعی ما می‌خواهیم بگوییم که اگر قرار باشد که استصحاب بقا. آقای روحانی می‌گویند جعل به فعلی از افعال مولا نمی‌تواند تعلق بگیرد. این را من حالا اینجا ببینیم چرا جعل، اوّلاً این‌که حتماً جعل باید به امور اعتباری به آن معنا تعلق بگیرد، کی گفته جعل حتماً باید به امور اعتباری تعلق بگیرد. جعل باید به اموری تعلق بگیرد که منشاء اثر باشد. اما این‌که جعل حتما باید به امور اعتباری به آن معنا تعلق بگیرد، نه. حالا البته ما در مورد جعل عرض کردیم، جعل به یک معنا اعتباری است، چون گفتیم جعل ما مراد از جعل آن فعل شارع نیست. فعل شارع نیست که در یک زمان خاصی تحقق پیدا کرده. این فعلی هست که در عالم اعتبار برایش بقاء فرض می‌شود. این است که. آقای روحانی اینجا اشکالی که در مورد این‌که جعل نمی‌تواند چیز تعبد باشد، مورد تعبد شرعی باشد، به تناسب این بحث می‌گوید خب حالا استصحاب بقای جعل، استصحاب عدم نسخ را که همان استصحاب بقای جعل باشد را این را چی کار می‌کنید؟ ایشان می‌گوید یا استصحاب بقای جعل بازگشت به اطلاق ازمانی دلیل هست، یا بازگشت پیدا می‌کند به استصحاب مجعول تعلیقی. ولی به نظر می‌رسد نه، استصحاب بقای جعل نه استصحاب مجعول تعلیقی است، نه اطلاق دلیل دال. خیلی وقت‌ها ادله مستقیماً در مقام بیان این جهتش نیستند، یک اطلاق ممکن است بگوییم اطلاق ندارد. بلکه استصحاب بقای جعل هست به اعتبار همین نکته‌ای که اوّل بحث امروز اشاره کردم که جعل ولو فعلی از افعال مولا باشد، این فعل در عالم اعتبار برایش یک بقایی فرض می‌شود. استصحاب بقای جعل و استصحاب عدم نسخ که به استصحاب بقای جعل برمی‌گردد در واقع آن بقا را جلویش را می‌گیرد. عمدة قضیه این هست که آقای روحانی اینجا ایشان اشاره می‌فرمایند که جعل لازم است به امور اعتباری تعلق بگیرد. عرض ما این هست که کی گفته جعل باید به امور، حالا از این جهت رفع ید کنیم، از این نکته که استصحاب بقای جعل به چی برمی‌گردد. خب بحث سر این هست که جعل وقتی تحقق پیدا می‌کند یک آثاری دارد. اصلاً جعل یعنی اعتبار حکم مماثل. این را حالا من فردا ان شاء الله در موردش توضیح می‌دهم، این‌که آقای روحانی تعبیر می‌فرمایند جعل به امور تکوینیة خارجیه تعلق نمی‌گیرد، جعل حتماً باید به امور اعتباری تعلق بگیرد، آیا این مطلب درست هست یا درست نیست، این را ان‌شاءالله فردا در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان